



مقدمه قدیم شاهنامه *

ولادیمیر مینورسکی / ترجمه مهدی فیروزان

مطالعه منتظم آثار داتنه تنها نیم قرن پس از مرگ او آغاز شد و، با این حال، بررسی دقیق این آثار اخیراً به کشف چشمگیر اسکالا ماهومتی^۱ منجر شد که نکات تازه‌ای را درباره منابع کمدی الهی روشن کرده است.^۲ جستجوی مشابهی در مورد شاهنامه به سال‌ها وقت نیاز خواهد داشت. فردوسی حدود سه قرن پیش از داتنه درگذشت و ریشه‌های روایت او در روزگاران دیرین ایران پنهان مانده است. اگر تحقیق مشهور نولدکه^۳ را آغاز کار بگیریم، باید به چندین پژوهش تازه^۴ درباره جنبه‌های گوناگون شاهنامه برسیم. اما، در

* V. Minorsky, «The Older Preface to the Shāh-nāma», *Iranica* (Twenty Articles), Tehran, 1964.

1) Scala Mahumeti

۲) - خلاصه استادانه لوی دلاویدا G. Levi Della Vida با عنوان

«Nuova luce sulle fonti islamiche della Divina Commedia», *al-Andalus* (الاندلس), XIV, 2 (1949), 377-407

۳) *Das iranische Nationalepos* حماسه ملی ایران (اضافات بر ویرایش نخست مورخ دسامبر ۱۸۹۵) در *Grundriss d. iranischen Philologie*, I, 2, 130-211؛ ویرایش دوم، ۱۹۲۰، (مقدمه مورخ ژوئیه ۱۹۲۰). از K.R. Cama Oriental Institute در L. Boqdanov به قلم بوگدانف *Publications*، ش ۷، بهمنی ۱۹۳۰ به چاپ رسیده است.

۴) از جمله آثاری مهم مانند تألیفات و مقاله‌های تحقیقی متعدد آرتور کریستن سن و *Glossar Zu Firdosis Schahname* اثر F. Wolff (هم‌چنین - کارهای هانری ماسه، کوالسکی T. Kowalski، رینگرن H. Ringgren، موله M. Molé، آمبر R. Humber، هانسن K. H. Hansen، گرونه‌بام G. von Grünebaum، ذبیح‌الله صفا، بزرگ علوی، احمد آتش، م. ن. عثمانوف و دیگران).

این جا، توجه خود را تنها به چند کار مهم در مورد منابع فردوسی و اسلافش، که به قلم هم‌میهنان او فراهم آمده، معطوف خواهیم کرد.

در ویرایش دوم حماسه ملی ایران، پیر دانشمند جهان‌شناسی از یک متن هم‌عرض مهم، یعنی فصولی درباره پادشاهان قدیم ایران در *غرالسیر* ^۵ ثعالبی بهره تمام برده است. به محض انتشار این ویرایش از اثر نولدکه، یک سلسله مقالات برجسته در مجله کاوه، که در آن هنگام در برلین چاپ می‌شد، انتشار یافت. به‌زودی معلوم شد که نویسنده این مقالات، با امضای «محصل»، سید حسن تقی‌زاده است. مطالعه دقیق‌تر منابع فارسی و عربی او را قادر ساخت تا اشارات به سیرالملوک‌های عربی را، که به دنبال ترجمه خدای نامه پهلوی، به قلم ابن مقفع (مقتول در حدود ۱۳۹/۷۵۷^۶) در منابع دیده می‌شود، نظم ببخشد.

مؤلفانی که همین منابع یا مشابه آنها را به صورت تازه‌ای تألیف کرده‌اند عبارت‌اند از:

- ۱- محمد بن الجهم برمکی؛
- ۲- محمد بن بهرام بن مطیار اصفهانی؛
- ۳- هشام بن قاسم اصفهانی
- ۴- موسی بن عیسی خسروی (خسروی)
- ۵- زادویه بن شاهویه اصفهانی، و دیگران.

در ایران نیز، نهضتی هم‌زمان مشهود و چندین شاهنامه فارسی تصنیف شد که مؤلفانشان اینان‌اند:

(۵) *غُرر اخبار ملوک الفرس* (غُررالتسیر)، اثر ابومنصور عبدالملک... ثعالبی، که به‌همیت زوتنبرگ (Paris 1900) H. ZOTENBERG ترجمه و منتشر شده است. نگارش این اثر پیش از ۱۰۲۱/۴۱۲ به اتمام رسیده بود. هنوز این پرسش مطرح است که آیا مؤلف غرر با ثعالبی، مؤلف مشهور یتیمه الدهر و غیره (وفات: ۱۰۳۷/۴۲۹)، یکی است.

G. Gabrieli, *Rendiconti della R.A. dei Lincei*, 1916, xxv, pp. 1138-43; ZOTENBERG, op. cit. p. XVIII محمود هدایت، مترجم ثعالبی در ۱۹۴۹/۱۳۲۸ و روزنتال F. ROSENTHAL در JAOS, 1950 pp. 151-2 آن دو را یکی می‌دانند، اما بارتولد BARTHOLD در *Turkestan*, pp. 9, 18 و بروکلیمان BROCKELMANN در GAL, I, 342, 582 (= تاریخ ادبیات عرب و ذیل آن) میان آن دو تفاوت می‌گذارند. برای مقایسه دیگر میان غرر با شاهنامه، به جز ملاحظات زوتنبرگ؛ 1954, pp. 41-5 (شاهنامه ایرانی) HANSEN, *Das iranische Königsbuch*.

(۶) - عباس اقبال، عبدالله ابن مقفع، برلین ۱۹۲۶، ص ۱۳.

- ۱- مسعودی مروزی (در قصیده‌ای [کذا] در بحر هزج)؟
- ۲- ابوعلی بن احمد بلخی شاعر (به نظم)؟
- ۳- ابوالمؤید بلخی (به نثر)
- ۴- دقیقی (داستان لهراسب، در بحر متقارب)

نولدکه، در مقاله‌ای با عنوان «Ein Beitrag zur Schahname Forschung» (گامی در راه تحقیق درباره شاهنامه)، که در ۱۵ مارس ۱۹۲۲ در کارلسروهه نوشته شده، به تقی‌زاده، به خاطر استفاده او از منابعی که بهره‌گیری از آنها برای وی مقدور نبوده و هم‌چنین به خاطر تصحیح برخی نتیجه‌گیری‌های او، تیریک گفت.^۸

معلوم نیست مبنای روایت‌های قدیم‌تر چه بوده است. اما از دیباچه فردوسی بر شاهنامه معلوم می‌گردد که منبع او^۹ عمدتاً، هر چند نه منحصرأ، ترجمه فارسی متن یا متون پهلوی بوده که در سال ۹۵۱/۳۴۶، به ابتکار حاکم طوس، ابو منصور محمد بن عبدالرزاق، به دست مترجمانی، زیر نظر دبیر یا وزیر او، ابومنصور مَعْمَری، ترجمه شده بود.

علامه محمد قزوینی، احتمالاً به مناسبت برگزاری هزاره فردوسی در مهرماه ۱۳۱۳/ سپتامبر- اکتبر ۱۹۳۴، کوشید تا اثر موسوم به مقدمه قدیم را، که به بعضی از

(۷) یافته‌های نو در اثر مفید دکتر ذبیح‌الله صفا به نام حماسه‌سرایی در ایران، تهران ۱۳۲۴/۱۹۴۵، ص ۲۶۹-۲۷۱ به روشنی عرضه شده است.

(۸) هر دو مقاله کاوه (۱۹۲۰)، شماره‌های ۱۰-۱۲ و ۱۹۲۱ شماره‌های ۳، ۷ [تصحیحات]، ۱۱، ۱۲) و نقد و تقریظ نولدکه بعدها در هزاره فردوسی، تهران ۱۳۲۲/۱۹۴۴، ص ۱۷-۱۰۷ بخش فارسی و ص ۵۸-۶۳ بخش مقالات اروپایی تجدید چاپ شده است. متأسفانه تجدید چاپ مقاله تقی‌زاده شامل تصحیحات مندرج در شماره ۷ کاوه نیست.

(۹) هم‌چنین شاهنامه دقیقی، که فردوسی، از کار ناتمام او، ۱۰۰۰ بیت، با ذکر نام صاحب اثر، در شاهنامه خود وارد کرده است. معمولاً تصور می‌شود که مشوق ابوعلی محمد بن محمد بلعمی دوم، وزیر عبدالملک بن نوح و منصور بن نوح و نوح بن منصور (۳۶۶-۳۸۷/۹۷۶-۹۹۷) و مؤلف ترجمه تاریخ طبری، بوده است. نسخه مقدمه قدیم مورد استفاده والنبرگ Wallenburg، ص ۵۱، مشوق او را ابوالفضل بلعمی در دوره نصر بن احمد (۳۰۱-۳۳۱/۹۱۵-۹۴۳)، پدر محمد بلعمی، می‌داند. وی اهل ادب و ممدوح و ولی نعمت رودکی بوده است. — Barthold, «Bal'amī», in E. I. قول والنبرگ مشکوک است؛ زیرا، در این مورد، طبیعی به نظر می‌رسد که نام دقیقی را در بند ۵ مقدمه قدیم شاهنامه بیابیم (— سطور زیر).

نسخه‌های خطی شاهنامه^{۱۰} منضم شده، بازسازی کند. عده‌ای از دانشمندان، از جمله موهل و نولدکه، از مقدمه قدیم استفاده کرده بودند؛ اما قزوینی الف) نخستین بار، متن آن را تصحیح کرد؛ ب) با استدلال‌های محکم، نظر تقی‌زاده را تأیید کرد که این سند (صرف نظر از اضافات بعدی) باید همان مقدمه ترجمه فارسی متن پهلوی باشد؛ ج) و، سرانجام، مدعی تقدّم تاریخ این مقدمه (مورخ ۳۵۶/۳ آوریل ۹۵۷) بر دیگر آثار قدیم در زبان فارسی شد.^{۱۱}

برای ادای دین به استادمان، مایلم ترجمه انگلیسی متنی را که قزوینی انتشار داده است، تقدیم کنم. با منابع تازه‌ای که در دست دارم، پایم را جای پای سلف خود، ژاک دو والنبرگ،^{۱۲} می‌گذارم که، حدود ۱۵۰ سال پیش از این، به تعهد همین مهم همت گماشت. در نگاهی سطحی، این متن ساده به نظر می‌رسد؛ اما ابهام سبک، که هنوز رنگ و بوی زبان پهلوی را دارد، آن را مشکل ساخته است. بعضی جزئیات هم چنان مبهم‌اند و باید روشن شوند. اما، به نظر من، حتی در حال حاضر، عبور متن کهنه و غامض از صافی ترجمه مفید خواهد بود؛ زیرا نشان می‌دهد که، در جستجوی توضیح و تبیین روایات ملی ایرانی، چه نتیجه‌گیری‌ها و مقایسه‌هایی می‌توان از آن به حاصل آورد.

تنها میل دارم چند کلمه‌ای درباره‌ی ابومنصور محمدبن عبدالرزاق، که ترجمه فارسی از

۱۰) بیشتر نسخ پس از قرن پانزدهم مقدمه را به بایسنغر بن شاهرخ تیموری (وفات: ۱۴۳۳/۸۳۷) نسبت می‌دهند، هر چند که بعضی از پاره‌های آن در تاریخ‌گزیده حمدالله [مستوفی] قزوینی نیز دیده می‌شود. بعضی نسخ متعلق به بین این دو دوره مقدمه دیگری دارند. ← بیست مقاله قزوینی، ص ۲؛ بسنجید با فهرست نسخ خطی موزه بریتانیا، ۱۵، ۵۳۱؛ ربو، ج ۲، ص ۵۳۵.

۱۱) مقاله قزوینی ابتدا در بیست مقاله، تهران ۱۳۱۳/۱۹۳۴، (ص ۱-۶۴) سپس در هزاره فردوسی (ص ۱۲۳-۱۴۸) چاپ شد. در چاپ دوم، به جای شش نسخه خطی چاپ اول، از نه نسخه خطی استفاده شده، تفاوت‌های جزئی حذف اما یادداشت‌های مهم فراوانی به متن افزوده شده است.

۱۲) ← جزوه بسیار نایاب

Notice Sur *Schah-Namé* de Ferdoussi et traduction de plusieurs pièces relatives à ce poème

(نکاتی درباره شاهنامه فردوسی و ترجمه قطعاتی مربوط به این منظومه) اثر آقای مشاور اول ر. دو والنبرگ، که پس از مرگ او منتشر شده، همراه با مقدمه بیانکی A. de Bianchi، وین ۱۸۱۰، ۹۶ ص (ترجمه مقدمه قدیم در صفحات ۲۵-۶۹ آمده است). فون والنبرگ یک دیپلومات اتریشی بود که مدت ۲۰ سال در استانبول به سربرد. اثر مهم او ترجمه مثنوی مولوی بود که در یک آتش‌سوزی از میان رفت. وی، در سن ۴۳ سالگی، در ۲۸ ژوئن ۱۸۰۶، درگذشت. ترجمه او از مقدمه قدیم حاکی از آشنایی کافی با زبان فارسی است، ولی، چنان‌که موهل در مقدمه شاهنامه خود (چاپ اول: ۱۸۳۸؛ چاپ دوم: ۱۸۷۵، ص ۱۶) یادآور می‌شود، «به ترجمه او اعتماد نمی‌توان کرد». از آن زمان [زمان چاپ اول شاهنامه] تا امروز بیش از صد سال می‌گذرد [مثنوی نیکلسون، ج ۱، دفتر ۲].

متن پهلوی و مقدمه برای او فراهم آمده است، بیفزایم.

جز در مورد اجداد بلافصلش، شجره‌نامه او، که در مقدمه بند ۱۷ نقل شده، مطمئناً پرداخته یک تبارشناس^{۱۳} خوش‌باور است. نکته عجیب آن که هم او و هم پیشکارش، مَعْمَری، را با شخصی که لقب کنارنگ، یعنی مرزبان (شرقی)، داشته ربط داده‌اند.^{۱۴}

لقب کنارنگ در دوران ساسانیان نیز رواج داشته، اما منظور از کنارنگ، در شجره‌نامه ابو منصور محمد بن عبدالرزاق، حاکم وقت در زمان فتح اعراب است که در منابع عربی نیز از او یاد شده است (بلاذری ۳۳۴، ۴۰۴-۴۰۵، طبری، بخش ۱، ۲۸۸۶). او مسابقه‌ای بین حاکمان دو شهر رقیب، بصره و کوفه، برپا و وعده کرد تا تسلیم فرماندهی شود که زودتر از دیگری به او برسد. برنده عبدالله ابن عامر شد که کنارنگ قرار گذاشت تا ۶۰۰،۰۰۰ درهم به او بپردازد. (در حدود سال ۶۵۲/۳۲). پسر او، که به اعراب پیوست، از موالی خاندان بنونصر^{۱۵} گردید و با کنیه عربی ابوصلت شناخته شد. پسرِ همو، عمر، را اعراب سوارکاری خیره (أَفْرَسُ النَّاسِ) می‌دانستند. او، در شورش ابن الاشعث درگیر شد و مدتی ری را تصرف کرد (طبری، بخش ۲، ۱۱۱۸-۱۱۲۰؛ ← ولهاوزن، *Das Arabische Reich*، [دولت عربی] ۱۹۰۲، ص ۱۵۰). بقیه شورشیان از نفوذ ابوصلت استفاده و عمر را مجبور کردند تا با حجاج و قتیبه معارضه کند؛ اما، وقتی قتیبه پیشروی کرد، تمیمیان به عمر خیانت کردند و او، به همراه پدرش، به اسپهبد طبرستان پناه برد. ابتدا او، به این بهانه که از میزبانان اشرف است، می‌خواست بدو حمله کند که پدرش مانع شد؛ اما، بعدها، اسپهبد، به تحریک حجاج، مهمانانش را کشت و سرهای آنان را برای حجاج فرستاد. (ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۹۵، ذیل وقایع سنه ۷۰۳/۸۳). ظاهراً یکی از دختران کنارنگ همسر آخرین پادشاه ساسانی یزدگرد شد و پیروز سوم را برای او به دنیا آورد. این امیر دو دختری را که

۱۳ هم‌چنان‌که بیرونی نیز در آثار الباقیه، ص ۲۸ و ۳۹، بدان اشاره کرده است.

۱۴ پروکوپیوس: در زمان قباد (۴۸۸-۵۳۱ م)، در *De bello pers*، ج ۱، بند ۵، این لقب را که ظاهراً با کلمه «کنار»، که معادل پهلَوُ به معنی سرزمین پهله است، ربط دارد ذکر کرده است. به نوشته او، خاناراگوس *χαναράργος* «حاکم استان دوردستی، هم‌مرز سرزمین هفتالیان (هیاطله) بود و گوساناستادس *Γουσαναστάδης* نام داشت؛ اما خویشاوند او آدرگونداوس *Ἀδεργουνδάδης* جانشین او شد (ج ۱، بند ۶). خسرو (۵۳۱-۵۷۹ م) او آرامیس *Θιάρραμης* (*بهرام)، پسر او، را به جای او نشانند (ج ۱، بند ۲۳). بلاذری (ص ۴۰۵) این لقب را با املائی «کنارنگ» می‌آورد؛ اما طبری (بخش ۱، ص ۲۸۸۶؛ بخش ۲، ص ۱۰۱۹، ۱۱۱۸) آن را «کناری» ضبط می‌کند.

۱۵ حجاج، هنگامی که یکی از نزدیکان عمر را شکنجه می‌کرد، عمر را عبد (= بنده) بنو نصر خطاب کرد (طبری، بخش ۲، ص ۱۱۲۰، به نقل از ابو میخنف).

نتیجه این ازدواج بودند (بابونج و طمهیج [یا طمهیج]) به بغداد فرستاد (- طبری، بخش یکم، ۲۸۷۲). پسران کنارنگ را دایی‌های (اخوان) کسری می‌نامند. (- طبری، بخش یکم، ۲۸۸۶؛ یاقوت، ج ۲، ۴۱۱؛ مارکوارت، همان، ص ۶۸ و ۷۴).

بعد از کنارنگ، دنباله این شجره‌نامه دیگر حقیقی نیست بلکه از تمایلات بزرگی طلبانه حکایت می‌کند. وقتی منشأ سامانیان تا بهرام چوبین^{۱۶} و منشأ آل بویه به وزیر همان سردار شورشی رسانده می‌شود، نسب حاکم طوس نیز به پادشاهان کیانی می‌رسد. مؤلفان اوایل دوران اسلامی از محمد بن عبدالرزاق با احترام یاد می‌کنند.^{۱۷} او قطعاً به همان طبقه اشراف قدیم ایرانی تعلق و نسبت به سنن ایرانی علاقه خاص داشت.

ابو منصور محمد بن عبدالرزاق سرگذشت پرفراز و نشیبی داشت. نخستین یاد کرد از او^{۱۸} در صحنه سیاسی به سال ۹۴۵/۳۳۴ مربوط می‌شود، یعنی زمانی که او از طرف ابوعلی چغانی مشهور، عامل طغیانگر نوح بن نصر سامانی، حاکم نیشابور بود. در سال ۹۴۷/۳۳۶، از او به عنوان یک شورشی به مخالفت با ولی نعمتش، نوح، یاد شده است. او شکست خورد و به رکن‌الدوله پناه برد و او به وی منصبی در دامغان داد. در همین اثنا (در ۹۴۸/۳۳۷)، مرزبان از آل مسافر، حاکم آذربایجان، به ری حمله برد. رکن‌الدوله، به کمک برادران و رعایایش، مرزبان را اسیر و محمد بن عبدالرزاق را به حکومت آذربایجان منصوب کرد. او، در آن ولایت، نظم برقرار ساخت و در سال ۹۴۸/۳۳۷ در مراغه سکه زد.^{۱۹}

اما، به زودی، دبیرش، که از خراسان با او همراه شده بود، به دشمن پناهنده شد و ابن عبدالرزاق، که از اطرافیان ناشناخته خود دل‌تنگ و آزرده شده بود، در سال ۹۴۹/۳۳۸ به ری برگشت و با ولی نعمت سابقش، نوح، مذاکره آغاز نهاد. یک سال بعد، او به طوس برگشت. در سال ۹۵۳/۳۴۲، وقتی نوح سپاهی به ری اعزام کرد، از ابن عبدالرزاق به عنوان یکی از مذاکره‌کنندگان با رکن‌الدوله یاد شده است. در جمادی‌الثانی ۳۴۹/اوت

16) Justi, *Iranisches Namenbuch* (نام‌نامه ایرانی), 440; MARQUART, "Beiträge", in *ZDMG*, 1895, XLIX, p.66.

17) ابن مسکویه، ج ۲، ص ۱۱۷: «از فرماندهان بزرگ خراسان»؛ گردیزی، [چاپ جیبی، ص ۱۶۱]: «مردی پاکیزه بود و رسم‌دان و نیکو‌عشرت، و اندرو فعل‌های نیکو فراوان بود».

18) ثعالی در *یتیمه‌الذهر* خود به ابوعلی دامغانی اشاره می‌کند که، پس از ۵۰ سال خدمت سامانیان، در حدود سال ۳۷۸ منصب خود را از دست داد. به نوشته ثعالی، وی، پیش از آن، مدتی منشی محمد بن عبدالرزاق بود. تقی‌زاده (هزاره فردوسی، ص ۵۷) از این نتیجه می‌گیرد که ابو منصور می‌بایست، هم در سال ۹۳۹/۳۲۸، (در طوس؟) صاحب منصبی بوده باشد.

19) R. VASMER, in *Islamica*, 1927, p. 170.

سال ۹۶۰، ابن عبدالرزاق به منصب سپهسالاری رسید (گردیزی، ۴۲) اما از ابن اثیر (ج ۸، ص ۳۹۶) چنین برمی آید که، در این سال، رکن الدوله به گرگان لشکر کشید و با فیروزان و ابن عبدالرزاق ملاقات کرد (و به هر دوی آنان مبالغ هنگفتی پول داد). شاید با توجه به همین رفتار بود که، در بیستم ذی‌الحجه ۳۴۹/۱۰ فوریه ۹۶۱، البتکین جانشین او شد و او از نیشابور به طوس بازگشت. اندک زمانی پس از آن (نوامبر ۹۶۱)، عبدالملک سامانی درگذشت و البتکین مصمم شد که به جانب غزنین پیش رود.^{۲۰} بنا به فرمانی که از بخارا رسید، ابن عبدالرزاق به تعقیب او شتافت (ذی‌الحجه ۳۵۰/ دسامبر ۹۶۱)؛ اما، در این کار، توفیقی نیافت. او، که دریافته بود دیگر به منصب سپهسالاری منصوب نخواهد شد، اجازه داد تا سپاهیان آن ولایت را چپاول کنند و آنگاه نامه‌ای به رکن الدوله نوشت و او را به گرگان دعوت کرد. وشمگیر، حاکم آن ناحیه، به طیب ابن عبدالرزاق رشوه داد تا ولی نعمت خود را مسموم کند. در همین حال، عملیات به ضد ابن عبدالرزاق، که شکست خورده و در حال فرار بود، آغاز شد. او، که بیمار بود، از سپاه عقب ماند و یک غلام صقلی (در ۳۵۰/ ژانویه ۹۶۲) سر از تنش جدا کرد.^{۲۱}

این رویدادها^{۲۲} ارتباط مستحکم ابن عبدالرزاق را با موطنش، خراسان، و درگیری او را در امور سیاسی دوران خود نشان می‌دهد. تردید و نوسانش میان دو سلسله ایرانی، سامانیان در مشرق و آل بویه در مغرب، با توجه به موقعیت جغرافیایی قلمرو کنارانگ‌ها، ناگزیر بود و با عادات فئودالی آن زمان مطابقت داشت. در مجموع، او نماینده واقعی دوران جالب «فاصله میان سلطه اعراب و ترکان» است که من آن را میان‌پرده ایرانی خوانده‌ام. قطعاً فردوسی، در اوایل عمرش، حاکم طوس را می‌شناخت و مترجمانی را که او به گرد خود فراهم آورده بود^{۲۳} دیده بود. اما عجیب است که چون وی دست به کار سرودن

۲۰. که در آنجا امارت تازه‌ای بنیاد نهاد.

۲۱. تقی زاده اشاره کرده که از امیری، به نام نارودی، به عنوان مشاور اخلاف خاندان عبدالرزاق نام برده شده است. - بیهقی ۱۳۰۵/۱۳۸۷، ص ۴۳۴ (ج ۱۳۲۴/۱۹۴۵، ص ۴۳۷). محمد دو برادر به نام‌های رافع و احمد داشت.

۲۲. سه منبع اصلی عبارت‌اند از: سسکویه، ج ۲، ص ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۳۵-۱۳۶؛ گردیزی، ص ۴۱-۴۵؛ ابن اثیر، ج ۸، ص ۳۹۶، ۳۵۳، ۳۶۰ و ۳۷۹.

۲۳. فردوسی، در آغاز داستان هرمز، درباره ماخ می‌گوید: «از او پرسیدم». وی، در ابتدای «داستان کیله و دمنه»، نقل قولی از شاهان برزین می‌آورد؛ در پایان «داستان رستم و سهراب» از بهرام نام می‌برد. در آغاز «داستان مرگ رستم» از اطلاعاتی که از آزاد سرو یافته خبر می‌دهد؛ و در آغاز «داستان شطرنج» به شاموی پر اشاره دارد. - صفا، حماسه‌سرایی در ایران، ص ۷۵-۷۶.

شاهنامه شد، دوستی که از او نام برده نشده متن ترجمه را برایش او فراهم کرد. به نظر نمی‌آید که خود فردوسی از مقربان حاکم بوده باشد؛ اما، به احتمال قوی‌تر، پس از مرگ ابن عبدالرزاق، گنجینه اسناد او به غارت رفته و پراکنده شده است.^{۲۴}

Nicholas Sims-Williams et James Hamilton, *Documents turco-sogdiens du IXe-Xe siècle de Touen-Houang*, (اسناد ترکی-سغدی قرن‌های ۳ و ۴ هـ/۹ و ۱۰ م توئن هوئانگ)

Part II: Inscriptions of the Seleucid and Parthian Periods and of Eastern Iran and Central Asia, vol III, Sogdian, London, 1990, 94 p., 47 pl.

تجانس آن چنانی ندارند، به لحاظ زبان و محتوا متجانس‌اند. دو فقره از آنها قبوض مالی‌اند (یکی مربوط به پارچه‌های پشمی و مویی سفید رنگ طبیعی - یا سرخ؛ دیگری مربوط به روغن و مواد خوراکی دیگر). دو فقره از آنها حاوی عباراتی کوتاه‌اند. سه فقره از آنها نامه‌هایی هستند مربوط به امور اقتصادی مثل وام، هدیه، مبادله (E)، احوال پرسِ سرگیوس Sergius کشیش از دوستی که به نامه‌های او پاسخ نمی‌دهد (F)، و نامه‌ای خطاب به یکی از فرمانروایان درباره پیمان مودت در قلمرو اویغور (G) که در حدود ۲۷۱ و ۲۷۲ هجری نوشته شده است. آخرین سند (H)، که ممکن است با سند قبلی (به دلیل اسمی که در آن آمده است) مربوط باشد (پس از تلاش بی‌ثمر سیمز-ویلیامز در سال ۱۹۷۶ برای تفسیر و گزارش آن) مربوط به «معامله‌ای» در زمینه برده تشخیص داده شده و حاوی تصویر وقاحت آمیزی است که به فهم چند سطر نوشته آن کمک کرده است.

مؤلفان، در مقدمه کتاب، اهمیت رواج زبان

این کتاب، صورت چاپ شده هشت سند سغدی است که، در قرن ۳ هـ/۱۱ م، بر دیواره‌های غاری در توآن‌هوآن نفر شده بودند و اکنون در کتابخانه ملی پاریس (مجموعه Pelliot) و کتابخانه لندن (مجموعه Stein) محفوظ‌اند و حق آن بوده است که مدت‌ها پیش از این معرفی می‌شدند.

مطالعه این اسناد بس دشوار بوده است. اما، دو تن از صاحب‌نظران همت کرده‌اند و این کار سخت را با موفقیت تمام به انجام رسانده‌اند. این دو محقق، با آگاهی‌هایی که از زبان‌های سغدی و ترکی و چینی داشته‌اند، پرده از راز اسناد کهن سغدی برگرفته‌اند. در واقع، زبان سغدی که در این اسناد به کار رفته، طی مدتی دراز، بر سر راه ابریشم، متأثر از زبان‌های ترکی و چینی بوده است. سه سند از هشت سند این مجموعه، پیش از آن، نه خوانده شده و نه به چاپ رسیده بوده است. اما بخش‌هایی از پنج سند، آن هم نه به صورت قطعی، خوانده شده بود. این اسناد، هرچند ظاهراً با هم

(۲۴) بنابر قول صفا (همان، ص ۷۳)، فردوسی سرودن شاهنامه را در حوالی سال‌های ۳۷۰-۳۷۱ هـ/ ۹۸۰-۹۸۱ م آغاز کرده است.

آرزش دیگر کتاب این است که مؤلفان تصویر متن‌ها را از شماره ۱ تا ۱۷، هم‌چنین تصویر دست‌نوشته‌های دیگر سغدی از مجموعه‌های پاریس و لندن (لوحه‌های شماره ۱۸ تا ۳۸) را افزوده‌اند. این لوحه‌ها هنوز به چاپ نرسیده ولی بخش مهمی از آنها موضوع یکی از مقاله‌های سیمز ویلیامز بوده است.

«The Sogdian Fragments of British Library»,
Indo-Iranian Journal 18, p. 43-82)

آخرین لوحه‌ها (شماره ۴۳ تا ۴۷) قطعات کوتاه سغدی کتاب‌خانه ایندیا آفیس و India Office Library هم‌چنین دو سند چینی است که شاهدی تواند بود برای تفسیر تاریخی متن G.

بدین‌سان، با این کار بس در خور توجه، آگاهی ما از بان سغدی متأخر افزایش نظرگیر می‌یابد. باید یوشیدا Y. Yoshida، سغدی‌شناس ژاپنی، را نیز، که مؤلفان را از اظهار نظرهای خود بهره‌مند کرده است، سپاس گفت.

Ph. Gignoux

ترجمه ع. روح‌بخشان

Studia Iranica, tome 25, 1996, fascicule 2, pp. 294-295.

سغدی در میان ترکان را نشان داده‌اند. ترک‌ها، از قرن ششم میلادی، بسیاری از کلمات را از سغدی گرفتند و بعد هم خط سغدی را اقتباس کردند، بی‌آن‌که زبان ترکی اثر و نفوذ چندانی در سغدی داشته باشد. اما، در قرن ۳ هـ/۹ م و پس از آن، سغدی، به سوذ ترکی، کنار نهاده شد و متون چاپ شده در این کتاب، که به زبان سغدی متأخرند، نشان می‌دهند که عناصر و کلمات ترکی - و تا اندازه‌ای چینی - به زبان سغدی راه یافته بودند. به‌ویژه، نام‌های خاص رایج در این متون ترکی و چینی و سربانی‌اند.

پس از آوانویسی و ترجمه متن‌ها، شرحی آمده است سرشار از اطلاعات دقیق و در خور تحسین فقه اللغهای- تطبیقی، پس از آن، واژه‌نامه‌ای کامل، حتی حاوی کلمات ناقص یا مورد تردید، درج شده است. فهرست راهنمایی شامل همه واژه‌های سغدی، اوستایی، پارسی میانه، ختنی، ترکی، چینی،... مندرج در شرح، در پایان کتاب، عرضه شده است.

S. Shaked, *Dualism in Transformation Varieties of Religion in Sasanian Iran*, School of Oriental and African Studies, 1994, 176 p.

غیر اهل فن راحت و آسان است. بحث صرفاً فقه اللغهای درباره برخی از کلمات و متون به تعلیقات آخر کتاب (ص ۱۳۲-۱۶۰) محول شده و در آن مباحث مورد علاقه خاص متخصصان متون دینی پهلوی و تاریخ ادیان به این شرح گرد آمده است:

این کتاب حاوی تدوین نهایی یک سلسله سخن‌رانی دانشگاهی است که مؤلف در سال ۱۳۷۰ ایراد کرده است. سبک نگارش سادگی و صراحت سخن‌رانی‌ها را حفظ کرده و اصطلاحات «فنی» در آن اندک است. در نتیجه، مطالعه و فهم آن برای

باشد. این تماس‌ها بی‌تردید به ایجاد اندیشه‌های متفاوت، در امر رابطه خیر و شر و جایگاه انسان در قبالی دو اصل خیر و شر، کمک کرده‌اند؛ اما، این بدان معنی نیست که پیش از ساسانیان گرایش‌های متفاوتی در این زمینه وجود نداشته است. مؤلف، به کمک متون متعدد وجود این تنوع دریافت‌ها را ثابت کرده است.

در فصل دوم، از آخرت‌شناسی و نگرش آخرت‌شناسانه گفتگو می‌شود. به رغم فقر منابع مکتوب صریح و روشن درباره وجود اعتقاد پرورده به آخرت در آیین زردشتی متقدم، به نظر مؤلف، این امر واقعیت داشته و نباید ساخته و پرداخته عصر ساسانی شمرده شود. در این باب نیز، نه آموزه‌ای واحدی بلکه نظرگاه‌های چندی وجود دارد که در متون متأخر پهلوی گزارش شده‌اند. مؤلف به تضادی که ممکن است میان اعتقاد به رستاخیز و رفتار با جسد مرده‌ای که استخوان‌هایش را پراکنده‌اند وجود داشته باشد اشاره می‌کند و خاطر نشان می‌سازد که نهادن جسد مرده در فضای باز تکلیفی نیست که ادای آن در دین زردشتی مشمول عام داشته باشد. این عقیده با دلایل باستان‌شناختی تأیید می‌شود. باری، به مراجعی که مؤلف یاد کرده (پانوش ۴۲) اظهار نظرهای ال. ترومپلمان، ر. بوشارلا باید افزود.^{۲۵} یک جنبه مهم دیگر در آیین زردشتی شیوه نگرش به چگونگی تکوین آدمی، جایگاه او در عالم و رابطه او با مبدأ الهی است. مفهوم ایرانی انسان، همچون دو نظریه راجع به کیهان‌شناسی و آخرت‌شناسی، در عصر ساسانی، دست‌خوش تأثیرهای غیر زردشتی شده است؛ اما چنین می‌نماید که از میان آموزه‌های زردشتی این آموزه

الف) یادداشت‌هایی درباره سنگ نوشته‌های کردیر Kirdēr، موبد معروف زمان شاپور اول و بهرام ساسانی؛ ب) جوهر انسان در آیین زردشتی: ملاحظاتی در باب فهرست‌های اوستایی؛ ج) بحث درباره جوهر انسان در متون پهلوی؛ د) در باب چند اصطلاح پهلوی مربوط به «انسان»؛ ه) چند قطعه از کتاب سوم دینکرد.

عنوان کتاب نسبت به محتوای آن کاملاً روشن و گویاست: هدف نشان دادن این معنی است که چگونه ثنویت در روزگار ساسانیان در حال دگرگونی مداوم بوده است بی‌آنکه گرایش‌های گوناگون به برخورد بیانجامند. در واقع، در سراسر بحث این اندیشه به چشم می‌خورد که دین زردشتی بیشتر موقعی است از اعتقادات و اعمال عبادی تا آموزه‌ای متجانس و با صلابت.

فصل اول به مفاهیم کیهان‌شناخت و عناصر ثنویت در آن اختصاص دارد. در آیین مزدایی، خود آفرینش جهان فعلی است با خصلت ثنوی زیرا که، هم از آغاز، دو اصل خیر و شر در آن حضور دارند و روابط بعدی این دو در ادوار زمانی معین شده است و این بدان معنی است که «زمان» در کل این آیین مفهوم مهمی است. از تاریخ پیدایش عالم در آیین مزدایی در آن دسته از متون پهلوی یاد شده است که در بحبوحه عصر اسلامی (حوالی قرن سوم هجری) نگارش یافته‌اند. این متون، هرچند در تمامی آنها روایات کهن نقل شده است، مسلماً همه دریافت‌های گوناگون کیهان‌شناختی عصر ساسانی را منعکس نمی‌سازند. در واقع، به دشواری می‌توان تصور کرد که آیین مزدایی از تأثیر مبادلات بی‌شمار اواخر عهد باستان میان ادیان و گرایش‌های مذهبی گوناگون خاورمیانه برکنار مانده

و خالص» نه به معنای یکی از مراتب اجتماعی (تعلق نداشته‌اند و بسیاری از آنها دارای معتقداتی خُرانی بوده‌اند که احکام نجوم و جادوگری نقش مهمی در آنها ایفا می‌کنند. به عقیده مؤلف، این معتقدات تظاهراتی دینی به شمار می‌رود که در درون جماعت زردشتی عصر ساسانی با تساهل مواجه بوده است و طرد آنها از زمانی آغاز می‌شود که آیین زردشتی منزلت دین رسمی حاکم را از دست می‌دهد.

مؤلف، در فصل پنجم، مسئله محل اختلاف نقش پادشاه ساسانی به عنوان «آبزار دین» را، بار دیگر مطرح می‌کند و این نظر را که رسمیت قانونی بخشیدن به دین زردشتی در برداشتی که پادشاهان ساسانی از ملت داشته‌اند مندرج بوده است کسبایش تعدیل می‌کند. به عقیده او اندیشه هم‌بستگی شهریاری و دین منی انگیزه تبلیغ این هر دو بوده است که بر سکه‌های نخستین شاهان ساسانی با دو لفظ «ērān» (ایران) و «mazdēsān» (مزدیسن) نموده شده است، و هدف از آن حفظ حق نظارت بر روحانیت زردشتی و از طریق آن بر مردم بوده است. روحانیت زردشتی هم، به نوبه خود، از همین شعار استفاده می‌کند تا خود را بر قدرت حاکم تحمیل کند. مؤلف، هم‌چنین دو صفت را که شاهان ساسانی غالباً خود را به آنها متصف می‌ساختند بررسی می‌کند. آنان خود را «از تبار خدایان» و «بیخ» (خداوندگار) می‌خواندند که به نظر مؤلف طریقه‌ای بود برای تأیید مرتبت برتر نسبت به عامه مردم و نه حاکی از اعتقاد دینی. ابزارهای دیگر اشاعه دین، اعمال، مناسک و کتاب دینی بوده است، که درباره نقل سینه به سینه و صورت مکتوب آنها به تفصیل بحث شده، و

بیش از همه به مسلک اعتقادی قدیم نزدیک مانده است. انسان، همچون دیگر موجودات جهان واحد وجودی دوگانه و عرصه‌ای برای کشاکش میان نیروهای خیر و شر تصور می‌شود. به نظر می‌رسد که در این مورد نیز انبوهی از «مکتب»ها، هر یک با طرحی دیگر از ترکیب انسان، وجود داشته است. در نگرشی اندکی متفاوت، ساختار انسان نزدیک، و یا حتی موازی با ساختار خدایی تصور شده است. مؤلف از رابطه انسان و خدا نیز گفتگو می‌کند. تعیین‌کننده این رابطه، علاوه بر کمک ایزدان به انسان، کمک انسان «درست» به ایزدان نیز هست. مفهوم انسان «درست» نیز در اسطوره ایرانی وسیعاً تأیید و گواهی شده است.

مؤلف، پس از این سه فصل، که در آنها مخصوصاً تنوع آموزه‌های موجود در آیین زردشتی عصر ساسانی روشن گشته، در فصل چهارم به بررسی این امر می‌پردازد که آیا، در میان این «مکتب»ها، مراتب و مدارجی وجود دارد، و رابطه آنها با زردشتی‌گری «سنّتی»، یعنی آنچه در متون از آن یاد شده چیست. قبول وجود این اعتقادات گوناگون و گاه ناهمگرا متضمن آن است که گروه‌های متمایزی پیرو آنها بوده‌اند. البته وجود مراتب متعدد از شیوه نگرش آموزه‌ها و مناسک در متون زردشتی چندانی یاد نشده است؛ بلکه، در این متون، بیشتر منظری از یکپارچگی امت به چشم می‌خورد. لذا وجود مراتب با قرائنی دیگر اثبات می‌گردد: با اشاره‌هایی در متون، موضوعات و آثار مناسک گوناگون و با شمی سلیم و متین نسبت به واقعیات عادی خاص هر دین. بدین سان، مؤلف موفق می‌شود از گروه‌های بسیاری یاد کند که جز به «گزیدگان» (به معنای زردشتیان «پاک

1) L. TRÜPELMANN, «Sasanian Graves and Burial Custom»,

(فصل «قبور دورۀ ساسانی و مراسم تدفین»)

Arabie orientale, Mésopotamie et Iran méridional de L'âge du Fer à la conquête islamique

(در کتاب عربستان شرقی، بین‌الشهرین و ایران)

جنوبی از عصر آهن تا فتوحات اسلامی)

(ed. R. BOUCHARLAT J. F. SALLES, Paris; ERC, p. 317-329; R. BOUCHARLAT, «Cairns et pseudocairns du Fars. L' utilisation des tombes de surface au 1er millénaire de notre ère»,

مقاله «تَل سنگ‌ها و تل‌سنگ‌نماهای فارس».

استفاده از گورهای در فضای باز در هزارهٔ اول میلادی»)
Archaeologia Iranica et Orientalis. Miscellanea in honorem Louis Vanden BERGHE (ed. P. BERNARD & F. GRENET), Paris; CNRS, 1991, p. 71-78, XXII-XXXV).

هم‌چنین *xwēdōdah* (ازدواج با محارم) که رسم مذهبی بسیار رایجی بوده است.

این دعوی که به روزگار ساسانیان «مکتب‌ها»ی گوناگونی برای تعبیر و تفسیر مسائل اساسی دین زردشتی وجود داشته، با آنچه در بیشتر آثار مربوط به دین زردشتی می‌یابیم، وفق ندارد، اما در اشیای حکاکی شدهٔ بازمانده از آن دوره بازتاب وسیع یافته است. این اشیاء هم‌چنین حامل سنت‌های فرهنگی گوناگون بسیارند. باری، در آنچه از جامعهٔ ساسانی به جا مانده، برای تأیید این نگرش به مراتب پرتنوع‌تر از آیین جزمی زردشتی دلایل اضافی وجود دارد.

Rika Gyselen

ترجمهٔ ع. روح‌بخشان

Studia Iranica, tome 25, 1996, fascicule 2, pp. 295-297.

Francis Richard. *Les cinq poèmes de Nezâmî, chef-d'œuvre persan du XVII siècle* (خمسهٔ نظامی، شاهکار ادب فارسی قرن ۱۷ هـ | ۱۷ م) préface de J. Favier, Paris, Anthèse-Bibliothèque Nationale de France, 1995, 96p.

چنان مراعات شده که، به خلاف آنچه گاهی در این نوع کارها مشاهده می‌گردد، نوشته در تصویر گم نمی‌شود.

در طرح کتاب، سیر از کُل به جزء اختیار شده، به طوری که خواننده به تدریج آگاهی حاصل می‌کند و کنجکاویش ارضا می‌شود. نخست زمینه‌های تاریخی و دینی و هنری که نسخه در آن پدید آمده یادآوری شده است: از حوادث مهم دورۀ سلطنت شاه‌عباس بزرگ که نقطهٔ عطفی در تاریخ ایران بوده است، از لشکرکشی‌ها، وحدت دینی

کتابی که به این نام عرضه شده است دارای مزایای هنری است و با استفاده از نسخهٔ خطی شمارهٔ ۱۰۲۹ محفوظ در کتاب‌خانهٔ ملی پاریس چاپ شده است. نسخه حاوی ۳۴ تصویر است که در روزگار صفویان (در دورۀ سلطنت شاه‌عباس) به خمسهٔ نظامی افزوده شده‌اند. کتاب، در قطع بزرگ، به صورتی دل‌پذیر و چشم‌نواز صفحه‌آرایی شده است. چاپ تصویرهای رنگی مرغوب است. هر تصویر دارای نوشته‌ای (شعر مناسب) روشن و خواناست. تناسب اندازه‌های تصویر و نوشته

درباره خود نظامی تنها به منابع (مقالات دایرة المعارف‌ها یا فرهنگ‌های جدید الانتشار که احتمالاً در دست‌رس عامۀ خوانندگان هم هست) رجوع داده شده که غیر کافی به نظر می‌رسد.

خمسۀ نظامی از پنج اثر تشکیل شده است که مؤلف آنها را به ترتیب تاریخی آورده و به هر یک از آنها مقدمه‌ای یک صفحه‌ای اختصاص داده و سپس نقاشی‌های مربوط به آن را عرضه کرده است. فرانسس ریشار در همان یک صفحه، توصیف کاملی از اثر و شرایط پدید آمدن آن و همچنین محتوای منظومه به دست داده و به این هم اکتفا نکرده و ترجمۀ اشعار حول و حوش نقاشی را در صفحه مقابل آن آورده است. این کار مخصوصاً از آن جهت ارزشمند است که، تا به امروز، ترجمۀ کاملی از آثار نظامی به فرانسه انجام نگرفته است. البته مؤلف از ذکر ترجمه‌های انجام شده غافل نمانده است.

کتاب با فصلی در باب تاریخچه نسخه به پایان می‌رسد که خود (از جهت شغل مخزن‌داری بخش نسخه‌های خطی شرقی کتاب‌خانه ملی فرانسه BNF) زمینه کار مؤلف است. او پس از توصیف دقیق نسخه، درباره خط نستعلیق و خوش‌نویس آن، عبدالجبار اصفهانی، و تاریخ‌های مربوط به کتابت نسخه، و حیدرقلی نقاش - که دو فقره از نقاشی‌ها به امضای اوست و اگر نتوان همه نقاشی‌ها را اثر او دانست، حد اقل نمی‌توان تردید کرد که این نقاشی‌ها در کارگاهی زیر نظر او تهیه شده‌اند - اطلاعاتی به دست داده است. نام سفارش‌دهنده اثر ذکر نشده، لذا می‌توان فرض کرد که سفارش‌دهنده شخص شاه‌عباس بوده است، اما محتمل‌تر آن است که بانی آن محبعلی سلطان حاکم باشد (از جمله دیگر قراین - نوشته‌ای در

کشور بر محور تشیع، جایگاه ایران در جهان آن روز، و رونق و بهروزی کشور یاد شده است. در عرصۀ فرهنگی، از ابنیه‌ای که در دورۀ سلطنت شاه‌عباس ایجاد شده و، به ویژه، از نحوه فعالیت مؤسساتی (در پایتخت و شهرستان‌ها) که هم کارگاه هنری بوده و هم کتاب‌خانه، و از میراث گران‌بهای تیموریان (قرن ۹ هـ/ ۱۵ م) که در دست‌گاه سلاطین مغول در هند (به‌خصوص در اواخر قرن ۱۰ و اوایل قرن ۱۱ هـ/ پایان قرن ۱۶ و آغاز قرن ۱۷ م) دوام یافت سخن رفته است. فرانسس ریشار، در تاریخ هنری ایران، ذوق و سلیقه حاکم در دورۀ صفوی را در زمینه کتاب و نقاشی بیان می‌کند و تأثیرات گوناگون مشهورترین هنرمندان آن عصر را در فنون کتاب‌آرایی نشان می‌دهد (درج تصاویر کوچک سیاه و سفید در داخل صفحات مقایسه این نوع آثار را با آثار رضا عباسی، نقاش نوآور آن عصر، یا دستاوردهای کارگاه‌های مهم دیگر، مثلاً کارگاه‌های دربار محلی هرات، میسر می‌سازد).

مؤلف، سپس، به تجزیه و تحلیل سبک نقاشی نسخه - که چه بسا محصول کارگاه سلطنتی اصفهان، پایتخت صفویان از سال ۱۰۰۷/ ۱۵۹۸، باشد - پرداخته و جنبه‌های سنتی و نوآورانه آن را نشان داده است. در این نسخه مورخ ۱۰۲۹، بر وفق ذوق و سلیقه روز، نقاشی صحنه‌های خانوادگی، به پیروی از سنتی ممتد، به صورتی تازه عرضه شده است و، نسبت به آنچه تاکنون در نسخه‌های مصوّر آثار نظامی دیده شده، هیچ صحنه نوعاً تازه‌ای در بر ندارد. این مجموعه، یکی از آخرین نمونه‌های نقاشی ایرانی، قبل از ظهور تأثیر هنر غرب است. یکی از کارهای با ارزش مؤلف ذکر اصطلاحات به فارسی و یادداشت‌های توضیحی است که راهنمای خواننده کنجکاو و علاقه‌مند است. در عوض،

یکی از نقاشی‌ها این احتمال را تقویت می‌کند). مؤلف، سپس، به تجزیه و تحلیل نقاشی‌ها و شمایل‌پردازی می‌پردازد و تاریخ صحافی نسخه را بررسی می‌کند و، سرانجام، سرگذشت دست به دست گشتن‌های آن را تا زمانی که به کتاب‌خانه ملی فرانسه می‌رسد، شرح می‌دهد.

از آن‌جا که این کتاب ظاهراً برای عامۀ مردم نوشته شده، تأسف آور است که مؤلف یا ناشر - در مقام کارشناس این رشته - فقط به این نسخه و نقاشی‌هایش توجه کرده‌اند: درحقیقت، عنوان کتاب به گونه‌ای است که افراد ناآگاه، در نظر اول، تصور می‌کنند خمسۀ نظامی (۵۳۶-۶۰۵ / ۱۱۴۱-۱۲۰۹) در قرن ۱۱ هـ / ۱۷م سروده شده است و، اگر عنوان گویای دیگری برای کتاب اختیار می‌شد، این سوء تفاهم رفع می‌گردید.

شیوۀ آوانویسی ساده‌اسامی و اصطلاحات فارسی، که به خوانندگان ناآشنا با ایران‌شناسی امکان می‌دهد آنها را درست تلفظ کنند و بخوانند، نیز در خور قدردانی است (هرچند قایل شدن تمایز میان مصوت‌های کوتاه و بلند، که جز در مورد a و â منتفی است، پیچیدگی بی‌هوده‌ای را باعث شده است). مع الوصف، این آوانویسی در همه جا رعایت نشده است (به ویژه، مثلاً در آوانویسی «خمسۀ» به صورت Khamse و «حدیقه» به صورت Hadiqe و چند مورد دیگر که در نظایر آن صورت پایانی eh اختیار شده است). وجود غلط‌های چاپی نیز برای اثری که با این همه دقت فراهم آمده باعث تأسف است.

نکته دیگر این که شرحی که درباره تصویر روی جلد آمده و در صفحه ۸۹ تکرار شده محل تردید است. احتمال می‌رود که، بر خلاف نوشته

مؤلف، تصویر خضر و الیاس را در کنار چشمه آب حیات نشان دهد نه اسکندر و خضر را؛ زیرا که همه متون در این معنی اتفاق دارند که اسکندر (به خلاف آنچه مؤلف در معرفی اسکندرنامه - ص ۷۹ - هم در عنوان ترجمه آورده) هرگز به چشمه آب حیات نرسیده و گرنه از آن می‌نوشید و جاودانه می‌شد. تصویر آشکارا به داستان ماهی که تصادفاً در آن چشمه افتاد و زندگی دوباره یافت مربوط می‌شود که در حضور اسکندر روی نداده است. از متن اسکندرنامه نظامی (درست به دنبال ابیاتی که در حول تصویر دیده می‌شود و در صفحه مقابل آن ترجمه شده است) نیز برمی‌آید که شاعر سه روایت از این حادثه نقل کرده است که در یکی از آنها تنها خضر در صحنه حضور دارد و در دو روایت دیگر (از جمله روایت «یونانی» که از ماهی نیز خبری هست) خضر و الیاس حضور دارند و، در هیچ یک از این سه روایت، اسکندر به آب حیات نمی‌رسد.

صرف نظر از این ملاحظات (که عمدتاً برای کمک به تأمل در باب طرز تألیف کتابی عام‌المنفعه اظهار شده است)، باید درج این اثر مربوط به فرهنگ ایرانی را در مجموعه‌ای نمونه از زیباترین نسخه‌های خطی کتاب‌خانه ملی تبریک گفت. با نشر این اثر، افزون بر آن که یکی از نمونه‌های هنر کتاب‌آرایی ایران به جهان عرضه می‌شود، دستاورد نظامی، که در ادبیات سنتی فارسی مقام شامخ دارد، شناسانده شده است.

Marina Gaillard

ترجمۀ ع. روح‌بخشان

Studia Iranica, tome 25, 1996, fascicule 2, pp. 298-300.

